

## نکته‌ها و نمونه‌ها (۱)

### در باب ترجمه لحن

در مقاله‌ای که در شماره پیش با عنوان «لحن چیست و چگونه ترجمه می‌شود» لحن را تعریف کردیم و آن را در دو سطح جمله و متن بررسی کردیم. گفتیم که لحن بیانگر نحوه نگرش یا احساس نویسنده به موضوع سخن یا فردی است که درباره او می‌نویسد. و نیز گفتیم که لحن اساساً کارکرد معنایی دارد و، در واقع، یک لایه معنایی ظریف و تاحدی پوشیده است که نویسنده بر سخن خود می‌کشد تا خواننده بتواند به درک دقیق‌تری از نحوه نگرش، احساس، و مقصود نویسنده برسد. لحن نویسنده را غالباً می‌توان با استفاده از یک صفت توصیف کرد. از جمله با صفاتی مثل گزنده، آمرانه، احترام‌آمیز، شوخ‌طبعانه، حاکی از نگرانی، فضل‌مآبانه، عشوه‌گرانه و غیره.

لحن را به طرق مختلف می‌توان بیان کرد. یکی از این طرق استفاده از کلمات (صفات و افعال) لحن‌دار است. کلمات معمولاً علاوه بر معنای قاموسی، یک معنای ضمنی یا احساسی نیز دارند. این معنی ضمنی یا خنثی است، یا مثبت یا منفی و انتخاب کلمه نشان می‌دهد که نویسنده چه احساسی (خنثی، مثبت یا منفی) به موضوع سخن یا اشخاص داستان خود دارد. این کلمات را در سه دسته کلی می‌توان طبقه‌بندی کرد:

- کلمات دارای بار احساسی منفی
- کلمات دارای بار احساسی مثبت
- کلمات داری بار احساس خنثی

به سه مثال از لحن در سطح جمله توجه کنید:

1. Go ahead, make my day.

پس چرا معطلی؟ خوشحالم کن! (لحن شوخ‌طبعانه ولی مبارزه‌جویانه)

2. He did what any normal, rational, totally sane, completely “in his mind” man would do, and bought a puppy.

او کاری کرد که هر مرد معمولی، منطقی، کاملاً عاقل و بدون اختلال حواس می‌کرد؛ رفت یک توله‌سگ خرید. (لحن آبرونیک)

3. Thanks for not answering my call; A great brother you are!

ممنون که جواب تلفنم رو ندادی! برادر به تو میگن! (لحن طعنه‌آمیز)

آقای دکتر عباس امام استاد آموزش زبان دانشگاه شهید چمران اهواز در کتابی با عنوان آموزش ترجمه پیشرفته (۱۳۹۹)، متونی از ژانرهای مختلف را برای استفاده مدرسان ترجمه در کلاس‌ها انتخاب و ترجمه کرده‌اند. یکی از این ترجمه‌ها را که به بحث لحن مربوط است انتخاب کرده و در زیر به صورت کامل نقل می‌کنم. این ترجمه مثال خوبی برای ترجمه لحن است. موضوع صحبت راوی ضرورت تقسیم کار خانه میان زن و شوهر است و طبعاً راوی از همان ابتدا نسبت به موضوع دیدگاه خاص و لذا لحن خاص دارد. ولی به نظر می‌رسد این لحن در ترجمه، در مقایسه با متن اصلی، کمی «گزنده‌تر» است، یعنی خواننده که متن را می‌خواند حس می‌کند راوی که زن است موضعی آشکارا ضد مرد دارد. در متن اصلی این لحن کمی پوشیده‌تر است و آن رنگ‌وبوی تند فمینیستی را ندارد.

مترجم برای انتقال لحن راوی از کلمات محاوره استفاده کرده (مثل تو پوز زدن). این کلمات، در مقایسه با کلمات رسمی، قدرت لحن‌سازی بالایی دارند و اتفاقاً به دلیل همین قدرت بالایی که دارند ممکن است لحن نویسنده را تغییر بدهند. مترجم همچنین در ترجمه گفت‌وگو و غیرگفت‌وگو از زبان شکسته و غیررسمی استفاده کرده که به تشدید لحن کمک می‌کند.

غرض از نقل این ترجمه، نشان دادن اهمیت ترجمه لحن است. در انتهای مقاله ترجمه خودم را نیز آورده‌ام. در ترجمه من لحن راوی قدری خویشتن‌دارانه‌تر است و البته سخن راوی هم، همچون متن اصلی، به زبانی شکسته ترجمه شده است.

It seemed perfectly reasonable. We both had careers, both had to work a couple of days a week to earn enough to live on, so why shouldn't we share the housework? So, I suggested it to my mate and he agreed—Most men are too hip to turn you down flat. You're right, he said. It's only fair.

کاملاً منطقی بود. هر دو شاغل بودیم و بایستی هفته‌ای یکی دو روز کار می‌کردیم تا نون بخورنمیری در بیاریم؛ به همین دلیل، گفتیم خوبه کارهای خونه رو هم با هم تقسیم کنیم. به شوهرم که پیشنهادم رو گفتم موافقت کرد؛ بیشتر مردها زرنگ‌تر از اون هستن که یهویی تو پوز زنشون بزنی. گفت «باشه. بدم نیس.»

Then an interesting thing happened. I can only explain it by stating that we women have been brainwashed more than we can imagine. Probably too many years of seeing television women in ecstasy over shiny waxed floors or breaking down over their dirty shirt collars. Men have no such conditioning. They recognize the essential fact of homework right from

the very beginning. Which is that it stinks.

بعد به اتفاق جالب افتاد. در توضیح ماجرا فقط این رو بگم که ما خانوم‌ها بیش از اونچه فکر کنید مخ هامون رو زدن. شاید این نتیجهٔ سال‌های سال تماشای یه سری برنامه‌های تلویزیونی است که توش خانم‌هایی رو نشون می‌دن که با ذوق و شوق دارن کف و اکس خورده و براق خونه‌هاشون رو پاک می‌کنن یا دارن خودشون رو می‌کشن ال یقه‌های چرک لباسشون رو تمیز کنن. اما آقایون اهل این حرفا نیستن. آقایون از همون اول کار، بوی گند کارای خونه رو تشخیص می‌دن.

Here's my list of dirty chores: buying groceries, carting them home and putting them away; cooking meals and washing dishes and pots; doing the laundry; digging out the place when things get out of control; washing floors. The list could go on but the sheer necessities are bad enough. All of us have to do these things, or get someone else to do them for us.

و اما فهرست گندکاری‌های هرروزهٔ من: خرید خواروبار، بردنشون با گاری چرخدار تا خونه و انبار کردنشون، پخت و پز، شستن لباسا و اسباب چای و قهوه، کار با ماشین لباسشویی، راست‌وریس کردن کارا هر وقت اوضاع بی‌ریخت میشه، و آخر سر هم شستن کف خونه. البته این فهرست خیلی بلندبالا تر از این حرفاست اما فکر کنم مشت نمونهٔ خرواره و اینا به اندازهٔ کافی گند بودن وضعیت رو نشون می‌ده. ما همه مجبوریم یا خودمون این کارا رو انجام بدیم و یا کسی رو استخدام کنیم تا کارا رو برامون انجام بده.

The longer my husband contemplated these chores, the more repulsed he became, and so proceeded the change from the normally sweet considerate Dr Jekyll into the crafty Mr Hyde who would stop at nothing to avoid the horrors of housework. As he felt himself backed into a corner laden with dirty dishes, brooms, mops and reeking garbage, his front teeth grew longer and pointer, his fingernails haggled and his eyes grew wild. Housework trivial? Not on your life! Just try to share the burden.

شوهرم هرچه بیشتر به این مسائل فکر می‌کنه، بیشتر از کارای خونه منزجر می‌شه، و به همین دلیل هم هست که کم‌کم از یه آدم معمولی، ناز و با ملاحظه تبدیل به یه آدم آب زیرکاه شد که از بس از کارای خونه نفرت داشت حاضر نبود دست به سیاه و سفید بزنه. هر وقت احساس می‌کرد ظرفای کثیف، جاروها، کف‌شورها و بوی گند زباله‌ها امونشو بریدن، خونش رو می‌خورد، دادوهوار راه می‌انداخت و چشماش از عصبانیت از حدقه درمی‌اومد. نمی‌دونم کی گفته کارای خونه چیزی نیس؟! عمراً. یه بار سعی کنین توی کارای خونه شریک بشین، بعد شعار بدین.

## ترجمه متن فوق با لحنی ملایم‌تر

اصلاً حرف بی‌راهی نگفتم. ما هر دو شاغل بودیم و مجبور بودیم برای گذران زندگی هفته‌ای چند روز کار کنیم، پس چرا نباید کار خانه را تقسیم می‌کردیم؟ این بود که موضوع را به شوهرم گفتم و او هم موافقت کرد — اکثر مردها با این مسئله بیگانه نیستند و لذا فوراً دست رد به سینه‌ات نمی‌زنند. شوهر من هم گفت حق با توست؛ کاملاً منصفانه است.

بعد اتفاق جالبی افتاد. در توضیح این اتفاق همین را بگویم که ما زن‌ها را بیش از آنچه خیال می‌کنیم شستشوی مغزی داده‌اند. سال‌هاست که در برنامه‌های تلویزیونی می‌بینیم که زن‌ها از دیدن کف واکس خورده و براق خانه‌هایشان ذوق‌زده می‌شوند یا از دیدن یقه چرک پیراهنشان می‌زنند زیر گریه. مردها این‌طور شرطی نشده‌اند. آنها از همان ابتدا با ماهیت کار خانه آشنا هستند. می‌دانند جز بیگاری چیزی نیست.

این فهرست بیگاری‌های من است: خرید خواروبار، آوردن خواروبار به خانه و جابه‌جا کردنشان، پختن غذا، شستن ظرف‌ها و قابلمه‌ها، شستن لباس‌ها، شستن کف خانه و دنبال چیزی گشتن وقتی خانه حسابی به هم ریخته است. این فهرست تمامی ندارد، ولی همین کارهای اصلی هم به قدر کافی طاقت‌فرساست. همه زن‌ها مجبورند یا خودشان این کارها را بکنند یا کسی را استخدام کنند که برایشان انجام بدهد.

شوهرم هرچه بیشتر به این کارها فکر می‌کرد، بیشتر منزجر می‌شد، تا اینکه به تدریج شخصیتش عوض شد؛ آن دکتر جکیل که معمولاً آدم نازنینی بود تبدیل شد به دکتر هاید حيله‌گری که برای فرار از کار خانه حاضر بود دست به هر کاری بزند. وقتی می‌دید ناخواسته در گوشه‌ای پر از ظرف کثیف، جارو، زمین شور و آشغال‌های بویناک گرفتار شده، دندان‌های جلوییش بلندتر و تیزتر و ناخن‌هایش برنده‌تر می‌شد و چشم‌هایش از حدقه بیرون می‌زد. کار خانه کاری جزئی و پیش‌پاافتاده است؟ به هیچ وجه! فقط سعی کن در انجام این کار دشوار مشارکت کنی.